

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

حجیت ظواهر

بحثی را که شروع می‌کنیم بحث حجیت ظواهر است. بعد از بیان امکان تعبد به ظن و این که اصل اولی در فرض شک، عدم حجیت آن است، هم اکنون نوبت به این بحث می‌رسد که باید اماراتی را که تعبد به آنها لازم است، مورد بررسی قرار دهیم؛ اولین آنها بحث ظواهر است. ظاهر يك دليل ظنی است که باید متعبد به آن باشیم و برای ما اعتبار و حجیت دارد؛ و از آن تعبیر می‌کنیم به **کل ظاهر حجة**.

دلیل حجیت ظواهر: بنای عقلا

دلیل عمده که برای حجیت ظواهر اقامه شده است بنای عقلاست و آن این که عقلا تعبد به ظاهر دارند و به ظواهر عمل می‌کنند، و در مقام تفهیم و تفهم در محاورات و در گفتگوهای بین خودشان به ظاهر کلام یکدیگر اخذ می‌کنند؛ شارع مقدس هم طریق جدیدی در مقابل طریق عقلا اختراع نفرموده است و همان طریقه عقلانیّه تأیید کرده است.

اشکال در عبارت مرحوم محقق خوئی

در عبارات **مصباح الاصول** این تعبیر آمده است که در اصل حجیت ظواهر اختلافی وجود ندارد و از این حیث که مورد اتفاق همه است، فرموده‌اند اصلاً باید بگوییم که بحث حجیت ظواهر از مسائل علم اصول نیست و خارج از مسائل علم اصول است؛ برای اینکه هیچ کس در آن خلاف و تردید ندارد. به نظر می‌رسد این بیان مخدوش باشد؛ برای این که مسئله‌ای از مسائل علم اصول باشد، در اول علم اصول ضابطه‌ای را ارائه کردیم؛ و آن این که عمده این است که بگوییم مسئله اصولیه آن است که کبرای در قیاس استنباط قرار بگیرد؛ و این **کل ظاهر حجة** کبرای قیاس قرار می‌گیرد. مثلاً می‌گویید **صیغة إفعال ظاهرة فی الوجوب و کل ظاهر حجة و هذا حجة**. تعبیری که ایشان در اینجا فرموده‌اند تا کنون در کلمات دیگران هم دیده نشده است که بگوییم اگر مسئله‌ای مورد اتفاق جمیع است، خارج از مسائل علم اصول است. پس، به این تعبیر **مصباح الاصول**، این اشکال، به نظر ما وارد است. و همانطور که مرحوم آخوند در کتاب **کفایه** فرموده‌اند: ایشان هم می‌فرمایند فی الجملة در این که کلام شارع و ظواهر کلام شارع حجیت دارد، نزاعی نیست. اما در سه جهت بحث و اختلاف شده است:

جهات مورد اختلاف در بحث حجیت ظواهر

جهت اول این که می‌گوییم ظاهر حجیت دارد، آیا حجیت ظاهر مشروط به ظنّ به وفاق است؟ یعنی بگوییم ظاهر اگر برای شخص مفید ظنّ به وفاق بود، حجیت دارد، یا بگوییم لا اقل مشروط به عدم الظن بالخلاف است؟ به عنوان مثال اگر صیغه امری در یکجا ظهور در وجوب دارد، و با قرائنی ظنّ به خلاف پیدا کردید و این که مراد، وجوب نیست، در اینجا باید بگوییم این ظاهر اعتباری ندارد. **جهت دوم** این است که آیا حجیت ظاهر مختص به مقصود بالافهام است؟ یعنی ظاهر برای کسی که افهام به او قصد شده، حجیت دارد اما برای کسی که لم یقصد افهامه حجیت ندارد؟ تفصیلی که مرحوم میرزای قمی (رض) داده‌اند. و **جهت سوم** متمرکز می‌شود روی حجیت ظواهر قرآن، که آیا ظاهر قرآن حجیت دارد یا اینکه باید بگوییم ظاهر قرآن قابل استدلال نیست و حجیت ندارد؟ این سه بحثی است که باید به ترتیب انشاءالله دنبال کنیم.

آیا حجیت ظواهر منوط به ظنّ به وفاق است یا منوط به عدم ظنّ به خلاف است؟

در اینجا ما اگر گفتیم ظنّ به خلاف قادحیت ندارد، اگر اثبات کردیم ظنّ به خلاف ضرر ندارد، نتیجه این است که حجیت ظاهر نه مشروط به ظنّ به وفاق است و نه ظنّ به خلاف مانعیت و قادحیت دارد. اما مدعای ما این است که ظنّ به خلاف هم مانعیت ندارد؛ زیرا، همانطور که بیان شد، دلیل حجیت ظواهر بنای عقلا و تسالم آنهاست، و عقلا ظاهر را معتبر می‌دانند هرچند که ظنّ به خلاف داشته باشند. به این بیان که عقلا می‌گویند اگر مولایی به عبدش امر کرد که کاری انجام دهد، - امر هم ظهور در وجوب دارد - حال اگر عبد آن را انجام نداد و بعداً اعتذار جست به اینکه من ظنّ به خلاف داشتم و گمان پیدا کرده بودم که شما وجوب را اراده نکردید، اینجا عقلا این عذر را نمی‌پذیرند؛ و این عبد را مستحقّ ذم می‌دانند. عدم پذیرش عقلا خودش قرینه می‌شود به اینکه ظنّ به خلاف مانعیت و قادحیت ندارد.

بیان استدراک مرحوم محقق خوئی در این جهت

اینجا باز يك استدراکی در کتاب مصباح الاصول آمده است؛ و آن این که ایشان فرموده‌اند نعم اذا كان المطلوب تحصيل الواقع لا يعملون بمجرد الظهور ما لم يحصل لهم الاطمئنان بالواقع؛ اگر در موردی به عقلا بگوییم مطلوب اصلی رسیدن به واقع و تحصيل واقع است، در چنین موردی به مجرد ظهور آنها عمل نمی‌کنند؛ بلکه عقلا تا اطمینان به ظهور و واقع پیدا نکنند، دست به انجام عمل نمی‌زنند؛ چرا که ملاک آنها یک ظهوری که عنوان ظنی دارد نیست. بله، در مواردی که مطلوب اصلی رسیدن به واقع نیست و بلکه مطلوب اصلی خروج عن عهدة التكليف است، یعنی به چیزی احتیاج است که مأمّنی از عذاب باشد، در این موارد، بنای عقلا بر عمل به ظاهر است ولو مع الظن بالخلاف؛ انسان اگر ظنّ به خلاف هم داشته باشد، وقتی دید يك دليل ظهور در اباحه دارد یا استحباب، اگر ظنّ به خلاف هم داشته باشد که اینجا شارع اراده لزوم کرده، اما همین مقدار برای خروج عن عهدة التكليف کفایت می‌کند. به عبارت دیگر، در جایی که مطلوب، تحصيل واقع است، بنای عقلا عمل به ظاهر است مع الاطمینان؛ در نتیجه، اگر کسی ظنّ به خلاف داشت یا ظنّ به وفاق نداشت، می‌گویند فایده‌ای ندارد و نمی‌شود به ظاهر عمل کرد؛ اما در جایی که مطلوب خروج از عهده تکلیف است، بنای عملی عقلا بر این است که به ظاهر عمل کنند هرچند که ظنّ به خلاف وجود داشته باشد.

مناقشه در کلام مرحوم آقای خوئی

در این بیان ایشان هم مناقشه‌ای داریم؛ و آن این که آیا عقلا در باب ظواهر دو بنا دارند؟ کما اینکه از کلام ایشان استفاده می‌شود که در جایی که مطلوب تحصیل الواقع است، بنای عقلا بر این است که **الظاهر حجة اذا وصل الى حد الاطمینان**، و در جایی هم که مطلوب خروج از عهده تکلیف و رسیدن به مأمن از عقاب است، بنای عملی عقلا بر عمل به ظاهر است و **ان حصل الظن بالخلاف**. به نظر ما، روشن است که عقلا دارای دو بنا نیستند. چیزی که مسلم است این است که بنای عملی عقلا بر اعتبار ظواهر است؛ حال، یا مطلقاً و در همه موارد ظن به خلاف را مانع می‌دانند و یا در هیچ موردی ظن به خلاف را مانع نمی‌دانند. این که بیاییم تفصیل بدهیم و بگوییم در بعضی از موارد ظن به خلاف را مانع می‌دانند و در بعضی از موارد ظن به خلاف را مانع نمی‌دانند، صحیح نیست.

این نکته را دقت کنید که عقلا هیچ وقت بین واقع و ظاهر تفکیک نمی‌کنند؛ این مقتضای دستورات دینی ماست که الآن می‌گوییم **يك واقع و لوح محفوظی داریم و يك ظاهری هم داریم؛ يك حکم واقعی داریم و يك حکم ظاهری داریم**؛ اما عقلا بین واقع و ظاهر تفکیک نمی‌کنند. عقلا می‌گویند اگر مولا به عبدش امری کرد و ظهور در وجوب داشت، عبد باید امتثال کند هرچند که ظن به خلاف هم داشته باشد؛ و اگر عبد امتثال نکرد و بعداً عذر آورد که من ظن به خلاف داشتم، عقلا عذر او را نمی‌پذیرند. البته ممکن است کسی بگوید که برای من مشکوک است که آیا عقلا ظاهر را معتبر می‌دانند مطلقاً یا مع عدم الظن بالخلاف ظاهر را معتبر می‌دانند؛ در این صورت، طبق قاعده اولی در ادله لیه، باید بر قدر متیقن اکتفا شود که قدر متیقن در جایی است که ظن به خلاف نباشد؛ منتها این قدر متیقن‌گیری در موردی است که کسی واقعاً در دایره بنای عقلا شک باشد، اما برای ما که دارای قرینه و شاهد هستیم چنین شکی وجود ندارد و باید بگوییم عمل به ظواهر معتبر است مطلقاً، چه ظن به خلاف باشد و چه ظن به خلاف نباشد.

اینجا ادعا شده که مرحوم شیخ انصاری در کتاب **وسائل** از کلماتشان استفاده می‌شود که دلالت ظاهر بر مراد، **يك دلالت قطعی** است؛ ما که داریم بحث می‌کنیم و می‌گوییم یکی از ادله ظنیه ظواهر است و ظاهر را جزء ادله ظنیه می‌آوریم؛ اما برخی از بزرگان فرمودند که ظاهر عبارت مرحوم شیخ در **وسائل** این است که ظواهر جزء دلالت‌های قطعی است؛ به این بیان که وقتی کلامی از متکلم صادر می‌شود، ما می‌دانیم که اولاً متکلم در مقام بیان است و ثانیاً می‌دانیم قرینه بر خلاف نیاورده است؛ اگر این دو را به یکدیگر ضمیمه کنیم، نتیجه این است که قطع پیدا می‌کنیم متکلم این ظاهر را اراده کرده است؛ در حالی که از کلمات دیگران، از جمله مرحوم آخوند استفاده می‌شود که دلالت ظاهر بر مراد، دلالت قطعی نیست. حالا شما **وسائل** را مراجعه بفرمایید ببینیم که کدام **يك** از اینها درست است؛ دلالت ظاهر بر مراد قطعی یا دلالت ظاهر بر مراد ظنی؟ انشاءالله بحثش را فردا عرض می‌کنیم.